



بازنشر گفت‌وگویی با لاسلو کراسناهورکایی، برنده نوبل ادبیات ۲۰۲۵

خواندن کافکا جالب‌تر از صحبت با یک افسر احمق بود



آکادمی نوبل، لاسلو کراسناهورکایی، نویسنده برجسته مجارستانی متولد ۱۹۵۴ را به دلیل آثار جذاب و رؤیاپردازانه‌اش که در بچوبه وحشت آخرالزمانی قدرت هنر را بازآفرینی می‌کند، شایسته دریافت جایزه نوبل ادبیات سال ۲۰۲۵ اعلام کرد. این نویسنده ۷۱ساله در ایران هم بسیار شناخته شده است و شماری از مهم‌ترین آثارش، از جمله «تانگوی شیطان»، «مالیخویای مقاومت»، «آخرین گرگ»، «تعقیب هم» و «حیوان درون»، نیز به فارسی درآمده است. همکاری با یلا تار، کارگردان شهریز از دیگر دلایل شهرت این نویسنده است. نشریه «پاریس ریویو»، که به مصاحبه‌های ادبی‌اش مشهور است- سال ۲۰۱۸ گفت‌وگوی مفصلی با کراسناهورکایی داشته است که بخش کوتاه و گزیده‌ای از آن در ادامه می‌آید.

- چگونه اولین کتابتان [= «تانگوی شیطان»] را منتشر کردیدی؟

این مربوط به سال ۱۹۸۵ بود. هیچ‌کس-از جمله خودم- نمی‌توانست بفهمد که چگونه می‌توان «تانگوی شیطان» را منتشر کرد، زیرا این رمان در نظر سیستم کمونیستی به هیچ‌وجه اثری بی‌عیب نبود. در آن زمان، مدیر یکی از ناشران ادبیات معاصر، رئیس سابق پلیس مخفی بود و شاید می‌خواست ثابت کند که هنوز قدرت دارد. آن قدر که شجاعت انتشار این رمان را دارد. گمان می‌کنم این تنها دلیلی بود که کتاب منتشر شد.

- چه نوع شغل‌هایی را تجربه کرده‌اید؟

مدتی معدنچی بودم. سپس، مدیر خانه‌های فرهنگ مختلف در روستاهای دور از بوداپست شدم. نگهبان شب سیصد گاو بودم. این شغل موردعلاقه‌ام بود-یک طوبله در ناکچالآباد. هیچ روستا، شهر بزرگ یا شهرکی در نزدیکی نبود. شاید چند ماهی نگهبان بودم. یک زندگی فقیرانه با کتاب «زیر آتشفشان» [از مالکولم لاوری] در یک جیب و داستانیسکی در جیب دیگر.

- آیا در آن زمان آثار ترجمه‌شده زیادی در دسترس بودی؟

دهه ۷۰ میلادی، دوره‌ای بود که ما به مقدار زیادی ادبیات غربی دسترسی پیدا کردیم. بزرگ‌ترین نویسندگان و شاعران، از آنجا که نمی‌توانستند آثار خودشان را تحت رژیم کمونیستی منتشر کنند، به مترجم تبدیل شدند. به همین دلیل بود که ما ترجمه‌های فوق‌العاده‌ای از شکسپیر، دانته، همر و از هر نویسنده بزرگ آمریکایی- از فاکنر به بعد- داشتیم.

- و داستانیسکی؟

بله. داستانیسکی نقش بسیار مهمی برای من داشت، به‌دلیل قهرمانانش، نه به‌خاطر سبک یا داستان‌هایش. راوی داستان «شب‌های روشن»، را به یاد دارید؟ شخصیت اصلی کمی شبیه به میشکین در رمان «بله، است»، یک شخصیت پیشامیشکین. من طرفدار متعصب این راوی و بعدها میشکین بودم- طرفدار بی‌دفاعی آن‌ها. یک شخصیت بی‌دفاع و فرشته‌گون. در هر زمانی که نوشته‌ام، می‌توانید چنین شخصیتی پیدا کنید-مانند استیکه در «تانگوی شیطان» یا والوشکا در «مالیخویای مقاومت»، که از دنیا زخم می‌خورند. آن‌ها سزاوار این زخم‌ها نیستند و من دوستانشان دارم، زیرا به جهانی اعتقاد دارند که در آن همه چیز، از جمله وجود انسان، شگفت‌انگیز است. من این واقعیت را که آن‌ها مؤمن‌اند بسیار ارج می‌نهم، اما شبیه تفکر آن‌ها درباره جهان، درباره دنیا، این باور به معصومیت، برای من ممکن نیست. از نظر من، ما بیشتر به دنیای حیوانات تعلق داریم. ما حیوان هستیم. فقط حیواناتی هستیم که پیروز شده‌ایم.

- چگونه به سبک خود رسیدید، این جملات باشکوه و گسترده؟

پیدا کردن یک سبک هرگز برای من دشوار نبود، زیرا هرگز به دنبال آن نبودم. [...]

- هرگز [تقلید] ادبی نبود؟ یعنی هرگز به سبک‌های دیگر، مانند پروسا یا پکت، ربطی نداشت؟

شاید وقتی نوجوان بودم، آن‌ها هم بیشتر تقلیدی از زندگی آن‌ها بود. نه زبانشان یا سبکشان. من رابطه خاصی با کافکا دارم، زیرا خواندن او را خیلی زود شروع کردم، آن قدر زود که نمی‌توانستم بفهمم -مثلا- «قصر» درباره چیست. خیلی جوان بودم. یک برادر بزرگ‌تر داشتم و می‌خواستم شبیه او باشم. بنابراین، کتاب‌هایش را دزدیدم و خواندم. به همین دلیل، کافکا اولین نویسنده من بود و شاید به همین دلیل حقوق خواندم تا شبیه کافکا باشم. البته بعد از سه هفته نتوانستم فضا را تحمل کنم و آنجا را ترک کردم نه فقط دانشکده حقوق، بلکه خود شهر را.

- کجا بود [دانشکده حقوق]؟

شهری به نام سِگِد (Szeged)، به‌خاطر سیستم خدمت سربازی، رها کردن آن [درس و دانشگاه] آسان نبود. اگر رهایش می‌کردم، باید دوباره به خدمت سربازی می‌رفتم. سپس، بالاخره، بعد از چهار سال، صاحب‌فرزند شدم و با داشتن فرزند مشکل خدمت سربازی حل شد، زیرا -اگر دو فرزند داشتید- از این تعهد وحشتناک معاف می‌شدید. خدمت سربازی، در نظر من، تقریباً مرادف با مرگ بود. در تمام یک سال، هرگز اجازه خروج از پادگان را پیدا نکردم. من نه قهرمان بودم و نه صلح‌طلب، اما، اگر در یک پست نگهبانی بودید، می‌بایست با یک اسلحه آنجا می‌ماندید و کاری نمی‌کردید. گاهی یک افسر برای سرکشی می‌آمد و من، اگر داشتم کافکا می‌خواندم، نمی‌توانستم [از آن] دست بکشم، چون کافکا جالب‌تر از یک افسر احمق بود. بنابراین، همیشه در بازداشتگاه یادگام تنبیه می‌شدم. این خیلی وحشتناک نبود. اما همچنین به این معنی بود که اجازه خروج از پادگان نمی‌گرفتم و این وحشتناک بود، همیشه آنجا ماندن. سخت‌ترین بخش آغاز خدمتم بود. وقتی با قطار شبانه، همراه با دیگر سربازان جدید، وارد شدم، کاملاً ویران شده بودم. نمی‌توانستم با کسی صحبت کنم. همه می‌خواستند شوخی کنند، اما من نه. پسر دیگری را دیدم -یک جوان- که او هم در همان حال بود. بنابراین، کمی با هم صحبت کردیم، صحبت کردیم که -اگر فرصتی پیش بیاید- به دیدن هم برویم. و بعد از حدود یک هفته، وقتی کمی وقت آزاد پیدا کردم، به ساختمانی که او در آن کار می‌کرد رفتم و پرسیدم: «کجا می‌توانم این پسر را پیدا کنم؟» و کسی گفت: «طبقه سوم»، در طبقه سوم، دوباره پرسیدم: «کجا می‌توانم این پسر را پیدا کنم؟» و کسی گفت او، برای تنبیه، در انبار مهمات است. داشت اسلحه‌ها را تمیز می‌کرد و وقتی من در را باز کردم -درست در همان لحظه- با شلیک گلوله به دهانش خودکشی کرد. من در را باز کردم و دوستم خودکشی کرد. من یک بچه بودم. ما بچه بودیم. فوقش، هجده سال داشتیم.

- برایم سؤال است که آیا دو نوع رمان‌نویس وجود دارد، آن‌هایی که هر رمان را یک شی مجزا می‌بینند و آن‌هایی که فکر می‌کنند فقط یک رمان نوشته‌اند و تمام رمان‌هایشان با هم یکپارچه می‌شوند.

من هزار بار را گفته‌ام که همیشه می‌خواستم فقط یک کتاب بنویسم. از اولی راضی نبودم و به همین دلیل دومی را نوشتم. از دومی راضی نبودم، پس سومی را نوشتم و همین‌طور ادامه دادم. اکنون با « بازگشت بارون و نگهبام» (Baron Wenckheim's Homecoming)، می‌توانم این داستان را ببندم. با این رمان، می‌توانم ثابت کنم که واقعاً در زندگی‌ام فقط یک کتاب نوشته‌ام. [این همان کتاب است- «تانگوی شیطان»، «مالیخویای مقاومت»، «جنگ و جنگ» و «بازگشت بارون و نگهبام». این کتاب واحد من است.

ترجمه: گروه فرهنگ و ادبیات شهرآرا

نگاهی به منظومه «قهرمان‌نامه» که یکی از آثار متأثر از «شاهنامه» است

سرگذشت پهلوانی از نسل تهمورث



قهرمان است که یک موجود دریایی است. این مرکب شش پا دارد، در پیشانی‌اش چشم سومی نیز هست و شاخی در میان دو ابرویش قرار گرفته است. این موجود بسیار تیزنایست و هیچ سلاحی بر بدنش کارگر نیست.

سلاح‌ها و ابزار جنگی

سلاح‌های قهرمان نیز مانند خودش افسانه‌ای هستند. شمشر او «قمقام» یا «عغمم» نام دارد. کمند او از پوست دیوان ساخته شده و گرز کیومرث را به همراه دارد. این سلاح‌ها، پس از مرگ قهرمان، به پهلوانان نسل بعد، یعنی سام و برزو، نوه رستم، می‌رسند و این خود نشانه دیگری از ادغام کامل او در سنت «شاهنامه» است.

- نتیجه

«قهرمان‌نامه» نمونه‌ای از بویایی و زایش سنت حماسی ایران پس از «شاهنامه» فردوسی است. این داستان، که از دل ادبیات عامیانه

و روایات منثور ابوطاهر طروسی برخاسته، با راه‌یافتن به قالب شعر و پیوند خوردن با شجره‌نامه پهلوانان سیستان، جایگاه ویژه‌ای در ادبیات پهلوانی پیدا کرده است. شخصیت قهرمان، با پر کردن جای خالی پدرنریمان و حل معمای «کریمان» در ادبیات «شاهنامه»، نشان می‌دهد که چگونه فرهنگ شفاهی و کتبی، در تعاملی سازنده، اسطوره‌ها و قهرمانان خود را بازآفرینی کرده و به نیازهای فرهنگی مخاطبان خود در هر دوره پاسخ داده‌اند. قهرمان قاتل، پهلوانی که روزگاری در داستان‌های نقالان می‌زیست، سرانجام، به همت شاعران و روایان گمنام، به یکی از نیاکان بزرگ‌ترین پهلوان ایران، رستم دستان، بدل شد و نام خود را در تاریخ پرفرازونشیب ادبیات حماسی ایران جاودانه ساخت.

** در نوشتن این گزارش، از چند منبع، من جمله مقاله «معرفی نسخ نویافته قهرمان‌نامه» [داستان قهرمان قاتل] و معرفی شخصیت «قهرمان»، نوشته عباس یارساطب و همکاران، و مقدمه مخمخ این اثر، با رساطب، بر آن، استفاده شده است.*

گزارش کتاب

که به شرح زندگی و دلاوری‌های نیاکان یا فرزندان پهلوانان اصلی «شاهنامه» می‌پردازند. این آثار درواقع تلاشی برای تکمیل شجره‌نامه پهلوانی و پر کردن حلقه‌های مفقوده در روایت فردوسی بودند. منظومه‌هایی چون «گرشاسب‌نامه»، اثر اسدی توسی، که به سرگذشت جد رستم می‌پردازد و «فرامرزن‌نامه»، «بانوگشسب‌نامه» و «برزونامه»، که هریک به ماجراهای فرزندان و نوادگان رستم اختصاص دارند، در این گروه جای می‌گیرند.

دسته دوم منظومه‌هایی هستند که ادامه منطقی تاریخ اساطیری و پهلوانی ایران پس از پایان «شاهنامه» را روایت می‌کنند. این آثار معمولاً با شرح سلطنت بهمن، پسر اسفندیار، آغاز می‌شوند و وقایع پس از آن را به تصویر می‌کشند. «بهمن‌نامه» و «کوش‌نامه»، از نمونه‌های برجسته این جریان به شمار می‌روند. در کنار این دو جریان اصلی، برخی داستان‌ها و شخصیت‌ها که ریشه در ادبیات عامیانه و شفاهی داشتند، به تدریج، به حلقه داستان‌های پهلوانی راه یافتند و موضوع منظومه‌هایی مستقل شدند. «قهرمان‌نامه» یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های این پیوند میان ادبیات رسمی و فرهنگ عامه است که داستان پهلوانی به نام «قهرمان» را روایت می‌کند. شخصیتی که گرچه در «شاهنامه» فردوسی حضور ندارد، در روایات متأخر به یکی از حلقه‌های کلیدی در تبار پهلوانان سیستان بدل می‌شود. به تازگی چاپ تازه‌ای از تصحیح نسخه فارسی «قهرمان‌نامه» عرضه شده است.

- منشأ داستان

اصل داستان «قهرمان‌نامه» را، پیش از آنکه به قالب منظوم درآید، ابوطاهر طروسی، داستان‌پرداز و نویسنده پرکار قرن ششم هجری، در قالب یک اثر منثور به نام «قهرمان‌نامه» یا «قهرمان قاتل»، به رشته تحریر درآورد. (صفت «قاتل» ناظر به دیوکشی قهرمان است.) این اثر، که در زمره ادبیات عامه قرار می‌گیرد، به دوران پادشاهی اساطیری هوشنگ شاه و دلاوری‌های پهلوانان او می‌پردازد. خلاصه داستان از این قرار است:

قهرمان را، که از نسل تهمورث دیوبند است، در کودکی، دیوان می‌ربایند و به کوه قاف می‌برند. او در آنجا تحت تعلیم دیوان قرار می‌گیرد تا اینکه به دنیای آدمیان بازمی‌گردد و با هوشنگ شاه، پادشاه هفت اقلیم، روبه‌رو می‌شود. قهرمان، پس از آگاهی از هویت خود، به خدمت هوشنگ شاه درمی‌آید و در نبردی بزرگ با «رای برین»، پادشاه هندوستان، شرکت می‌کند. او پس از پیروزی در این نبرد، به یاری «شهبال شاه پری»، در گلستان ارم می‌شنابد و با شکستن طلسم‌های بسیار دوباره به نزد آدمیان بازمی‌گردد. سرانجام قهرمان با «سرو خرامان»، دختر رای برین، ازدواج می‌کند و پس از کناره‌گیری هوشنگ شاه خود بر تخت پادشاهی می‌نشیند. از این داستان نسخه‌های متعددی به زبان‌های فارسی، ترکی، ازبکی و کردی در دست است.

- نسخه کردی و اهمیت آن

در کنار نسخه‌های منثور، منظومه‌ای به زبان کردی (گویش گورانی) از این داستان وجود دارد که حدود سه‌هزار بیت دارد. این منظومه منسوب به درویش قلی‌کردی است و نسخه‌هایی از آن نزد برخی خاندان‌ها نگهداری می‌شود. اهمیت این منظومه در آن است که ارتباط قهرمان با خاندان پهلوانی سیستان را به صراحت بیان می‌کند. در این روایت، قهرمان به‌عنوان پدر نریمان معرفی می‌شود و بدین ترتیب جایگاه او به‌عنوان جد بزرگ رستم تثبیت می‌گردد. این پیوند، که در ادامه به آن می‌پردازیم، کلید درک نقش قهرمان در سیر تحول داستان‌های پهلوانی پس از «شاهنامه» است.

- تبارشناسی قهرمان

یکی از جنبه‌های جذاب در مطالعه شخصیت قهرمان تلاش روایات متأخر برای پیوند دادن او به شجره‌نامه پهلوانان «شاهنامه» است. درحالی‌که در بسیاری از نسخه‌های منثور اشاره مستقیمی به ارتباط او با خاندان سیستان نشده است، «طومار شاهنامه نقالی» محفوظ در کتابخانه مجلس این ارتباط را به‌روشنی برقرار می‌کند. بر اساس این طومار، نسب قهرمان چنین معرفی می‌شود: «این طفل از اولاد گرشاسب دیوبند می‌باشد، در جایی دیگر، او «پسر فریدون، نبیره گرشاسب، اولاد کی مردشاه و نوه تهمورث دیوبند» خوانده می‌شود. بر همین اساس، سام نریمان این‌گونه معرفی می‌شود: «در شهر زابلستان جوانی است از اولاد نریمان و قهرمان قاتل و گرشاسب دیوبند که اسم او سام است.» سهراب، پسر رستم، نیز نسب خود را این‌گونه به قهرمان می‌رساند: «یدرم رستم بن زال بن سام بن نریمان بن قهرمان قاتل است. این شجره‌نامه نشان می‌دهد که قهرمان، نه‌تنها یک پهلوان، بلکه یک شاهزاده نیز محسوب می‌شده است.



- مناقشه «کریمان» و «قهرمان»

این تلاش برای وارد کردن قهرمان به تبارنامه رستم به یکی از مناقشات متنی جالب در شاهنامه‌پژوهی دامن زده است. در «شاهنامه» فردوسی، به شخصیتی به نام «کریمان» اشاره می‌شود:

همان سام پور نریمان بُود
نریمان گرد از کریمان بُود
برخی ازادبا مانند علامه دهخدا و میرجلال‌الدین کرازی معتقدند که «کریمان» در اینجا اسم خاص نیست، بلکه جمع «کریم» به معنای «بزرگواران» و «آزادگان» است و فردوسی آن را برای رعایت قافیه با «نریمان» به کار گرفته است. از سوی دیگر، منا بعی چون «برهان قاطع» و بسیاری از روایات نقالی و منظومه‌های پهلوانی متأخر «کریمان» را نام خاص پدر نریمان دانسته‌اند. پژوهشگران بر این باورند که واژه «قهرمان» (در پهلوی: nākuhrum) از نظر آوایی و نوشتاری به «کریمان» بسیار نزدیک است و - به احتمال زیاد- این دو واژه به تدریج به‌جای یکدیگر به کار رفته‌اند، به‌عبارت دیگر روایان و نقالان که در «شاهنامه» بانام «کریمان» به‌عنوان پدر نریمان مواجه شدند و همچنین داستانی مستقل از پهلوانی به نام «قهرمان» را در ادبیات عامه می‌شناختند این دو شخصیت را یکی دانسته و «قهرمان» را به‌عنوان نام اصلی پدر نریمان وارد سنت پهلوانی کردند. منظومه کردی «قهرمان‌نامه» نیز، با معرفی قهرمان به‌عنوان پدر نریمان، این نظریه را تقویت می‌کند.

- ویژگی‌ها و سیمای قهرمان

قهرمان در روایات مختلف به‌عنوان پهلوانی با ویژگی‌های فراانسانی و شگفت‌انگیز توصیف شده است:

جته و قدرت

او بسیار تنومند و سترگ است. در نسخه برلین، قد او ۴۵ آرش (واحدی به طول ساعد) و پهنای سینه‌اش ۱۲ آرش ذکر شده است. قدرت او به حدی است که نامش به‌عنوان نماد و مظهر دلاوری به کار می‌رود، چنان‌که در طومار‌ها گفته می‌شود «کاری که تو کردی قهرمان نکرده بود» یا «اگر قهرمان نباشد، از عهده او بر نمی‌آید». **مَرکَب قهرمان شش پای بَحرِی**

یکی از شگفت‌انگیزترین عناصر داستان اسپ

نگاهی به کتاب «پول: داستان واقعی پدیده‌ای ساختگی»، نوشته جیکوب گلدستین

داستان بزرگ‌ترین توافق بشری

دارند. افرادی که در سخت‌ترین اقتصادهای جهان زندگی می‌کنند از انواع پول‌هایی استفاده می‌کنند که «ساختگی» هستند، از شیر خشک در اردوگاه‌های پناهندگان ازبکستان گرفته تا کارت‌های بدهی پیش‌پرداخت در



زندان‌های ایالات متحده و قبوض گروگداری در شهرهای پسا صنعتی بریتانیا. نمونه‌هایی از نوآوری هستند که افراد خارج از سیستم اقتصادی آن‌ها را عرضه کرده‌اند. این پول‌های «سایه» نیز - اگرچه غیررسمی - اجتماعی

بیت‌کوین، به‌عنوان یک ارز دیجیتال جدید را- که بسیاری شرط می‌بندند پول فرداست- توضیح می‌دهد.

البته ارزهای زیرزمینی و غیررسمی هم وجود

تازه‌ها

خادم‌انسان‌ها پول را از هیچ اختراع کردند، بااین حال، ما نمی‌توانیم بدون آن زندگی کنیم: از تکامل پول کاغذی و ظهور بورس‌ها تا ارزهای دیجیتال، پول همیشه جایگاهی است نظیر در تاریخ داشته است. ابزاری بوده است برای دادن ارزش توافق‌شده به منابع طبیعی و اختراعات انسانی. همچنین، به‌طور ناگستنی با مبارزات اجتماعی هر دوره تاریخی گره خورده است. در کتاب «پول: داستان واقعی پدیده‌ای ساختگی»، جیکوب گلدستین، روزنامه‌نگار و پادکست‌ساز، تاریخ یک کالا را ترسیم می‌کند و به بررسی ریشه‌ها و فراگیری آن می‌پردازد و سپس به آینده نگاه می‌کند. او اشاره می‌کند که پول کار می‌کند، زیرا همه ما توافق داریم که به آن اعتقاد داشته باشیم؛ بااین حال، در آینده ممکن است توافق کنیم که به پول به شکلی بسیار متفاوت نگاه کنیم. گلدستین ادعا می‌کند که پول درواقع یک چیز ساختگی است؛ یک داستان مشترک. پول اساساً، به‌گونه‌ای تغییرناپذیر، اجتماعی است. تواریخ اولیه پول نقد نشان می‌دهند که چگونه جوامع از پول‌هایی با ارزش ذاتی

منابع: treasurers.org و nytimes.com